

# مرفی از هزاران

ابوالفضل علی دوست ابرقویی



## «از حرف تا عمل»

گاهی دیده می‌شود بعضی از جوانان وقتی با دوست خود صحبت می‌کنند، چنان سخنان نیکو و جذاب می‌گویند که آدمی تعجب می‌کند. مثلاً رفیقشان با مسأله و مشکلی روبرو شده است، او را به صبر و شکیبایی، حلم و بردباری دعوت می‌کند به طوری که آرزو می‌کنیم ای کاش از این همه کمالات و فهم و شعور این جوان ما را هم بهره و نصیبی بود.

اگر هم این جوانان اهل مطالعه، فضل، علم، کتاب و قلم باشند که حکایات و روایات و مطالبی از بزرگان را چاشنی سخنان خود می‌کنند، آن وقت حرف‌هایشان جذابیت و زیبایی دو چندان پیدا می‌کند.

اما همین نصیحت‌گران جوان وقتی با مشکلی شبیه مشکل دوست خود مواجه می‌شوند، همه توصیه‌ها و نصایح دیروز خود را به فراموشی می‌سپارند. کاسه صبر و تحمل را از دست می‌دهند و چنان گریبان چاک می‌کنند که انسان تعجب می‌کند. شگفتی از فاصله عمیقی که میان حرف تا عمل این افراد مشاهده می‌گردد.

عیب کار کجاست؟

اشکال قضیه این جاست که حرف‌های خوب و نیکوگاهی اوقات فقط لقلقه زبان ما هستند و به ندرت ملکه جانمان می‌شوند!

توصیه‌های نیکو، اندرزهای ارزشمند، نصیحت‌های کارآمد، هرگاه با وجود آدمی ممزوج و آغشته نشده باشند، صرفاً زینت زبانمان هستند و ابزاری برای فن بیان!

در این حال، حرف‌های نیکو می‌زنیم و دیگران را هم از این زیبایی سخن به تعجب و غبطه می‌نشانیم. اگر این توصیه‌ها و نصیحت‌ها را خمیر مایه شخصیت خودمان کنیم، آن وقت ممکن است، خیلی هم دلربا و آهنگین سخن نگوییم، اما در عمل دیگران را متوجه شخصیت والا و صبور و حلیم خود می‌سازیم.

آری! عیب کار آن جا است که سخنان نیکو و گفته‌های دلنشین لقلقه زبان ما هستند، نه جزیی از شخصیت وجودی ما و میان این دو فاصله‌ای است به اندازه مسافت میان آدمی که حرف‌های خوب می‌زند با کسی که خوب عمل می‌کند و این فاصله‌ای بس طولانی است.



## هشدار در کنار بشارت

امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «کسی که به تو هشدار می‌دهد، مانند کسی است که تو را بشارت می‌دهد.»

این حدیث دستاویز نیکویی شد برای بیان این نکته که «بشارت»‌ها و «هشدار»‌ها دو روی یک سکه‌اند؛ سکه‌ای که آن را «زندگی» می‌نامیم. نمی‌توان میان بشارت‌های زندگی و هشدارهای آن جدایی افکند. هرگاه تنها جنبه‌های بشارت‌آمیز زندگی را مورد توجه قرار دهیم، تنها یک روی

آن را در نظر گرفته ایم و از روی دیگر آن که در برگیرنده هشدارها و مسائل ناخواسته و نامطلوب زندگی می باشد غفلت کرده ایم. برخی بر این عقیده اند که باید برای مردم، به ویژه جوانان همیشه از زیبایی های زندگی و صحنه های بشارت آمیز و جنبه های سازنده زندگی سخن گفت، و مبادا از چاله های جاده حیات چیزی با آنان در میان نهاد!

در نظر این افراد، زندگی نهالی است که روز به روز سرسبزتر می شود و اصلاً پاییزی وجود ندارد که برگ های آن دچار خزان شود، البته در این که تبیین و ترسیم چهره سبز زندگی برای جوانان و نونهالان ما امری نیکو و زیباست، شکی نیست، اما استمرار این نگرش و افراط در این شیوه نوعی فرافکنی و دور کردن افراد به ویژه جوانان از واقعیت ها خواهد شد.

بیاییم واقعیت های زندگی را در قالب های دلنشین برای کسانی که تازه در این عرصه قدم گذاشته اند نشان دهیم. شیرینی ها را در کنار تلخی ها، نوش ها را همراه نیش ها و بشارت ها را توأم با هشدارها برای آنان ترسیم کنیم. در این صورت، جوانان ما چشم اندازی از یک زندگی واقعی خواهند داشت، نه شبیهی از یک زندگی تصنعی و بادکنکی.



### فرار از واقعیت ها

برخی آدم ها مریض اند و برخی خود را به بیماری زده اند. بعضی خوابند و بعضی خود را به خواب زده اند، برخی افراد جاهلند و برخی دیگر خود را به جهالت زده اند، میان این ها فاصله از زمین تا آسمان است. آدم مریض را می توان با دکتر و دارو بهبودی بخشید، اما کسی را که خود را به مریضی زده است، نمی توان، زیرا دوباره ادای آدم های بیمار را در خواهد آورد. کسی که خواب است با یکی دوبار صدا زدن بیدار می شود؛ اما کسی که خود را به خواب زده است؛ با هیچ صدایی نمی توان بیدار کرد و همین طور کسی که خود را به جهالت و ناآگاهی زده است.

فرار از واقعیت ها، موجب می شود تا افراد خود را به خواب و جهالت بزنند. در این صورت، تنها معجزه الهی است که می تواند آنان را هشیار کند. هستند بسیاری از کسانی که حقانیت برخی مسایل برایشان روشن شده است، اما اهل سبک و سنگین کردن هستند، و طی محاسباتی دقیق به این نتیجه رسیده اند که اگر فلان واقعیت را بپذیرند بایستی از بسیاری خواسته های خود چشم بپوشند و مصلحت ها و منافع شخصی را فدای امری دیگر کنند. پس چه بهتر که اصل واقعیت صورت مسأله را پاک کنند. در این صورت از دردسرهای بعدی رها گردیده اند!

بسیاری از کسانی که رو در رو مولای پرهیزکاران امیرمؤمنان علی (ع) ایستادند و شمشیر بر حضرتش کشیدند، بیش از دیگران برایشان حقانیت آن امام عزیز برایشان روشن بود. اما اگر حقانیت حضرت را می پذیرفتند، می بایستی پیامدهای آن را هم به جان و دل بخرند. باور کنید معاویه و عمروعاص بیش از دیگران به مناقب و فضائل حضرت علی (ع) واقف بودند، اما اگر می خواستند به علم خود عمل کنند، می بایستی خلافت را ترک کنند و به صاحب واقعی آن برگردانند، در حالی که در قاموس آنان گذشت بی معنا بود.

فرار از واقعیت ها و پرهیز از پذیرش تبعات آن است که برخی را به جهالت و خواب زدگی می کشاند. به راستی چه واکنش مضحکی؟!

